

فن نمایشنامه نویسی

موضوع نمایشنامه را چگونه و از کجا باید جستجو کرد

تدوین و رواندیشی پیرمرد در حل مشکلات، نیرنگ و نزویری که جوان برای رسیدن به مقصود بکار میبرد، زیرکی و فراست آن زن برای تسلط یافتن بر شوهر خود، حیل و افسون آن جوان در گمراه ساختن آن دختر معصوم، نظائر آن تاجر صلاح و تقوی بنظور جلب کردن اعتماد مردم و نظائر آن همه مستعد اینند که مایه و ریشه داستان یک نمایشنامه گردد.

مصنف نمایشنامه باید دقیقاً مطالعه کند و مشخصی بعدند که آرزو و کوشش و تلاش مریک از افراد اجتماع در نامین منظور و تحمل مقصود خود در اثر چه علاقه و خواست ای تحریک شده است. حیوات دیگر محرک با انگیزه‌ای که هر فرد را بتعداد نسبی با انجام عمل بخصوص وادار میسازد باید در یاد. آیا فلان مرد منظور تدارک وسائل معیشت خود و خانواده اش با انجام دادن عمل اقدام کرده یا علاقه بنامین آینه و پاشق با آزادی و استقلال و ایام مل فرط تحصیل دانش و نظائر آن او را وادار بآن کار ساخته است ؟

هیچیک از انگیزه‌هایی که گفتیم در محیط زندگی اجتماعی ما خارج از آنند نیست و نظائر آن را هر روز در همه جا میتوان یافت. آنها از خصوصیات زندگی زن و مرد وجه و بزرگ یعنی موجود دوپایگی که نفس میکشد و ما دو کوچک و غیبیان و مجالس مهمانی و اداره و بازار با او برخورد میکنیم میباشد. بشر برای حفظ بقای خود با امر مشکلی مبارزه میکند و در این مبارزه بهر تهنید و تندییری توسل میجوید تا موانع کار خود را از پیش بردارد و جلو برود.

بنابر این نمایشنامه نویس محتاج نیست که برای پیدا کردن تهمه اصلی داستان نمایشنامه وقت خود را بیهوده تلف کند و در اسباق دریاها با اوج افلاک جستجوی آن بپردازد نویسنده‌ای که دارای عقل سلیم و طبع مستقیم باشد بعضی که بیست قسمی از مزیز تحریر خود دورتر بگرد نمونه و نظائر این انگیزه ها را میتواند دریابد پس اجتناب بهترین و پر نفترین عرصه پرمایه‌ایست که اسب فکر نویسنده میتواند در آن جولان در آید.

مفرد شاعر و مصنف حالت بوسناتی را دارد که در آن نهال انواع افکار دلنشین غرس شده باشد. هر یک از این نهالها که ضمن تماس شاعر با محیط و اجتماع بیشتر قوت بگیرد و پرورش یابد زودتر نوبت شکفتن و شکوفه و میوه میدهد. اگر نهال اندیشه‌ای دوزمزه مغز شاعری که مستعد پرورش آن نیست کاشته شود آن نهال بزودی پژمرده میشود و میسیرد، اگر هم پا بگیرد درختی نحیف و شکوفه‌ای گم‌زنک از آن بوجود می‌آید و میوه آن نرسیده بزمین می‌افتد و خاشاک میشود. افکار و اندیشه‌هایی را که شاعر با مصنف از دیگران تازه می‌گیرد و از آن خود او نیست همین حالت را دارد زیرا آن فکر با اندیشه از ذهن او دور است و احوال و تسلطی بر آن ندارد، اطراف و جوانب آنرا نمی‌شناسد و کوشش او در پروراندن آن فکر عبث و بیهوده خواهد بود و اگر هم منشاء اثری گردد میوه حاصل آن رنگ و ضمیم مطبوعی نخواهد داشت. دهقان با افشاندن تخم مرغوب در زمین مستعد میتواند امید برداش محصول خوب داشته باشد.

پس برای مصنف نمایشنامه رعایت فوشرط لازم است: اول اندیشه‌ای را که برای موضوع نمایشنامه انتخاب میکند مناسب باشد. دوم - محیط فکرش مستعد برای پرورش آن اندیشه باشد.

خوشبختانه تخم اندیشه و خیال برای موضوع نمایشنامه در محیط زندگی ما بی‌بازان و فرا یافت میشود. تنها چیزی که مصنف باید بداند اینست که این تخم را چگونه و در کجا باید جستجو کند و دریابد.

بر حاصلترین منبع این اندیشه‌ها خود مردم و حوادث زندگی آنهاست. مشاهدات شاعر و نویسنده در زندگی روزانه در خانواده در محیط کار، ضمن تماس و معاشرت با مردم تجربیاتی که می‌آموزد، همه میتواند منبع افکار مناسب برای او باشد. تنهایی و بی‌نواهی فلان پیرمرد سالخورده، بردباری و شکستگی و تحمل آن زن در مقابل بار سنگین مصائب زندگی و علاقه و تماشای آن جوان برای رسیدن بفلان آرزو، همه از جمله مطالبی است که میتواند تهمه اصلی داستان یک نمایشنامه باشد.

اخبار و ژوایانی که از دهان این و آن میشوند و مطالب متناقضی که درجاری و مجلات میخواند میتواند اولین رشته داستان را بدست او بدهند.

در یک صفحه روزنامه شرح یک مجلس هروسی و در صحنه بعد غیر یک طلاق در جای دیگر وصف یک دزدی عجیب با حمله و قتل نفس را میخواند، دو جای دیگر داستان مردی را که باغونسردی و تدبیر خانواده ای را از میان یک آتش سوژی عظیم نجات داده با قصه زن جوان زیبایی را که با حرم و احتیاط عصمت خود را از چشم طمع و خیانت فلان راننده تاکسی حفظ کرده و از چنگ او گریخته است مطالعه میکند در صفحه دیگر راجع بدعوائی که بین دو رعیت بر سر آب رخ داده و منجر بتل پکی از آنها شده است میخواند . غلامه هر نوع شدت و مخالفتی که بین دو موجود و بادوقوه باشد نویسنده میتواند هست اصلی داستان ناپشنامه خود را در آن بیابد، گزارش محاکمات قضائی یا جنائی که در آن علت بروز حوادث مشروحا بیان شده باشد و حتی شرح ملاقاتها و مصاحبه هائی که مخبرین جراید از رجال میکنند میتواند بنوع خوبی بنای داستان ناپشنامه گردد .

بیهی است شرح واقعه یا غیر اتفاقی که نویسنده در روزنامه میخواند نمی تواند بهمان صورتی که در روزنامه پیا پیله درج شده است منظور او را تأمین کند تنها قاعده آن اینست که فکر نویسنده را تحریک می کند باین معنی که نویسنده هست اصلی فکر خود را از یکجا میگیرد و آنرا با خاطر ای که از منبع دیگری گرفته ترکیب میکند زوائد آن را حذف و نکاتی از آنرا ترویج میکند و آن را بسط میدهد و بالاخره باین ترتیب داستانی که مستعد و مناسب برای یک اثر دراماتیک است بوجود میآورد.

منابع دیگری که می تواند از این لحاظ برای ناپشنامه نویسی مفید باشد عبارت است از شرح حال مردان نامدار و برجسته، تاریخ و جغرافی و شرح اوضاع و احوال صحنه های حوادث بزرگ داستانها و شرح نشستن و عادات محلی و تاریخ لباس ملل و قبائل مختلف و مسائل دیگری از این قبیل که برای منظور او مفید میباشد .

نویسنده پس از مدتی تمرین و مهارت در این کار روز به روز قوه تشخیص حوادث مناسب برای او آسان می شود از حوادثی که می بیند و میشود آنچه آنامورد حاجت اوست انتخاب و بقیه را در گنجینه خاطر خود برای موقع و مورد دیگر ذخیره میکند.

آنچه نویسنده باید حتما از آن اجتناب کند و ما در مقالات قبل هم متذکر شدیم این است که دنبال داستانهای دوواژ ذهن نگردد، حادثه عشقی که در فلان نقطه عالم رخ داده بعید نیست بعد کافی جالب باشد ولسی نویسنده ای که از کیفیت و موقع و محل وضع و حال آن حادثه اطلاع کافی ندارد محال است بتواند از آن داستان ناپشنامه موثری بسازد این نکته در قدیم حتی تا چهل سال پیش هم چندان مهم

بنظر نرسید علش این بود که مردم آن زمان بقدر مردم امروز از اوضاع و احوال ملل دیگر مطلع نبودند. در زمان شکسپیر کافی بود هنریش ای فیه پسر داشته باشد و همه تاشا کشته گان او را بجای یک مرد مصری یا ترک افریقائی می گرفتند ولی امروزه فیلمها می را که فیلمبرداران غربی از داستانهای شرقی تدارک می کنند و در آن تناسب لباس را رعایت می کنند بنظر ساده لوح ترین تاشا کشته هم مشعک و متبدل میباشد. امروزه نویسنده نمیتواند بامید بی خبری و بی اطلاعی تاشا کشته داستان ناپشنامه خود را بنویسد، نویسنده حق ندارد مرد را در بی اطلاعی یا خود سهیم بداند اگر چنین کند امید توفیقی نباید داشته باشد.

پس مهترین نکته ای که توجه بان ضروری است اینست که نویسنده هواره در جستجوی حوادث و مناظر مانوس باشد در اینصورت بکمبات و کیفیات زندگی و روحیه قهرمانان داستان خود آگساز خواهد بود و باین ترتیب می تواند آن هارا در لباسی که بچشم حقیقت جلوه میکند معرفی نماید . حال باید دید چه فکرو اندیشه ای برای داستان نمایش مناسب و کدام نامناسب میباشد. تمییز کردن یک خط مشخص مرزی بین آن سلسله افکار ای که برای داستان نمایش مناسب است با آنهایی که مناسب نیست کار بسیار مشکلی است و تنها طریق برای رسیدن باین مقصود این است که عقاید نقادان بزرگ دراماتیک را مسورد مطالعه قرار دهیم . و برجسته ترین شخصی که در این مورد بخصوص اظهاراتش در مکتب دوام توبسی مسعود مورد اعتناء و استناد است فردیناند برنونوی بر Ferdinand Brunetiere نقاد بزرگ فرانسوی میباشد . نقاد مزبور میگوید : تناظر بطور کلی جاسی است که در آن اراده بشر و ایستادگی او در مقابل مشکلاتی که دست تقدیر با تصادف و پیش آمد بر سر راه او ایجاد کرده است توجیه میشود (۱)

در این خصوص بعدا مفصلتر بحث خواهیم کرد ، فلا باشتصا متذکر میشویم که عامل هر حادثه و اتفاقی شایسته این نیست که قهرمان داستان نمایش گردد.

عامل هر عمل باید اسرار و تمایل شدیدی در اجرای مقصود خود بکاربرد بطوری که برای هر نوع مبارزه و مجادله ای آماده باشد . داستان نمایش در نتیجه وجود ناراحتی معنوی قهرمان داستان بسط مییابد و نمو می کند . یعنی در نتیجه وجود این ناراحتی قهرمان داستان می کوشد اوضاع را بفتح خود تغییر دهد .

چنین شخصی میتواند قهرمان حادثه ای گردد و اما خود آن نیز باید تغییر و تحولی در اوضاع و احوال بوجود آورد. عبارت دیگر داستان نمایش باید متضمن بحرانی باشد و زمان کافی برای رسیدن باین بحران نیز وجود داشته باشد.

بقیه در صفحه ۳۳